

صدا، زبان و موسیقی

حامد مهاجر

زبان به‌عنوان زیربنای اندیشه بدون درک آوای غایب در فهم متن، همچون نشانه‌های تصویری، به عنصری هنری - غیرزبانی تبدیل می‌گردد مانند هنرهای بصری که رمزگشایی آن نیاز به زبان دارد اما درک آن بی‌نیاز از قراردادهای زبانی است.

با نگاهی به تاریخ و حرکت کند و طولانی صدا به تصویر از انسان اولیه تا امروز که رمزگشایی تصاویر زبانی به ترکیب‌های پیچیده صوتی - مفهومی امری بدیهی می‌نماید، می‌توان دریافت که بنیادی‌ترین عنصر تمدن بشر، سامان‌دهی صدا در روند تکامل تاریخی است.

گسترش نشانه‌های صوتی و تثبیت آن به شکل قراردادهایی برحسب نیاز زیست اجتماعی انسان ناندرتال تا انسان ابزار ساز سامان‌دهی پیچیده شکل‌گیری صدا در قالب زبان را موجب شد.

صدا به نشانه‌ای بدل گشت و رمزگشایی آن به صورت معنا، شکلی از آگاهی را در انسان پدید آورد، آگاهی از معنای اصوات قراردادی که به صورت آشکار و پنهان یا درونی و بیرونی رخ نمود.

کارکرد صدا در گفتار - شنیدار به صورت قراردادهای صوتی - زبانی، صورت آشکار و فهم متن و اشکال گوناگون اندیشه، صورت پنهان سازمان یافتگی صداست.

صدا، زبان و موسیقی

اندیشیدن به متعلق اندیشه، از راه ترکیب معانی در ذهن و معانی از راه ذخیره‌سازی صوتی در حافظه صورت می‌گیرد. بنابراین می‌توان صدا را به‌عنوان زیربنای اندیشه و آگاهی در قالب زبان جست‌وجو نمود. این سامان‌دهی پیچیده صدا علاوه بر گسترش خردورزی و بسط آگاهی، در

اشکال پنهان دیگری همچون وحی و الهام (مکالمه خدا با موسی (ع) در کوه طور به شکل صدایی که از درون سخن می‌گوید - عهد عتیق) و مکاشفات درونی نیز حضور دارد. از اساطیر مصر و یونان تا پارائونیا و اسکیزو - فرنی می‌توان نقش صدای غایب یا صدایی را که فرمان می‌دهد دنبال نمود.

توجه شنیداری به محیط و اشکال متفاوت بروز صدا یکی از وجوه مشترک انسان با حیوان است اما همسویی درونی و ناخودآگاه انسان با اصوات هنگامی که می‌اندیشد و یا به تصویر - متن می‌نگرد، بی‌شک خاص انسان است. آنچه باعث فهم متن می‌گردد ترجمه ناخودآگاه تصویر به صدا و درک آن با قیاس از ذخیره‌های پیشینی صدا به عنوان مفاهیم در ذهن است.

اصوات همه جا حضور دارند در مکالمات درونی، در شکل‌های طبیعی - محیطی و یا شکل‌های سازمان یافته به صورت گفتار و موسیقی. هستی‌شناسی اصوات آنها را به مجموعه حاضر آگاه - حاضر ناآگاه و غایب آگاه - غایب ناآگاه تقسیم می‌کند.

تمامی اصوات قابل استماع عضو مجموعه حاضر آگاه قرار دارند چرا که با حاضر بودن هر فرکانسی در دامنه شنیداری انسان امواج به مغز انتقال می‌یابند و واکنش شیمیایی در رشته‌های عصبی منتشر می‌شود. این درست لحظه‌ایست که بوق ماشینی در وسط خیابان ما را به خود می‌آورد یعنی یکی از اشکال آگاهی بروز می‌کند. آگاهی از صدایی که حاوی مفهوم خطر است.

می‌توان نتیجه گرفت تمام اصواتی که با بودنشان در هستی آگاهی ما را برمی‌انگیزند در مجموعه حاضر آگاه قرار دارند. اما مجموعه غایب آگاه درست به عکس این مجموعه است. در بسیاری از اوقات با آگاهی، بی‌به حضور پنهان اصوات می‌بریم. به طور مثال تصویر گرگی که در زمینه غروب خورشید روی پاهای خود نشسته و پوزه‌اش را رو به آسمان گرفته صدایی را در ذهن بازآوری می‌کند که بر حسب تکرار مفهوم تنهایی را نیز به ذهن متبادر می‌کند. همان‌طور که با شنیدن زوزه گرگ در فیلم یا موسیقی ممکن است تصویری مشابه که یادآور تنهایی است به - عنوان نشانه صوتی - مفهومی عمل کند. تلاش کاندینسکی مبنی بر ایجاد صدا توسط رنگ‌ها در نقاشی آستره شاید نمونه دیگری از اصوات غایب آگاه باشد و به عکس تلاش اسکریابین مبنی بر هرچه تصویری و مفهومی کردن اصوات در پرومته!

به‌طور خلاصه یا اصوات به آگاهی شکل می‌دهند یا این که آگاهی، صدا را در ذهن بازخوانی می‌کند که به دو مجموعه اصوات حاضر آگاه و غایب آگاه دسته‌بندی می‌شوند.

تجربه جدا شدن از محیط هنگام خیال و نادیده انگاشتن ناخودآگاه تصاویر و اصوات، مفهوم اصوات حاضر ناآگاه است. درواقع اصواتی که حضور دارند اما آگاهی به نوعی از وجودشان غافل است. نمونه تصویری چنین چیزی در برجسته‌نمایی یک ابژه خاص در زمینه انبوهی از ابژه‌هاست چرا که این چنین تصویری حتی برای لحظه‌ای تمام توجه ذهن را به خود معطوف می‌دارد.

چه بسیار اصواتی که هرکس در محیط زیست خود و یا درون خانه به آنها عادت می‌کند که نشنود. در واقع ذهن با حذف اصوات دائمی از مزاحمت آنها می‌کاهد.

هنگامی که با کسی گفت‌وگو می‌کنیم با دو نوع صدا روبه‌رویم. صدایی که با ما حرف می‌زند و ما از طریق اصوات به مفاهیم و منظور طرف مقابل پی می‌بریم و صدای دیگری که گاهی هم -

زمان به صورت گفت و گو یا نقد درونی در ذهن می‌گذرد. تا زمانی که توزیع توجه، از موازنه‌های برخوردار باشد ذهن به فعالیت رمزگشایی درونی و بیرونی مشغول است اما کافی است توجه به گفت و گوی درونی به علت مخالفت با طرف مقابل و یا هر نوع علت دیگری از این دست، رو به از دیاد گذارد آن گاه است که اصوات ساخته و حاضر طرف گفت و گو به اصوات غایب تبدیل می‌شود و با بازگشت ذهن به گفت و گو، به اصوات حاضر آگاه.

مجموعه دیگر، اصوات غایب ناآگاه، همان‌طور که از نامش برمی‌آید مجموعه‌ایست که در امکانات طبیعی شنیدار انسان نمی‌گنجد و آگاهی نیز در خود، مابه‌ازای صوتی برای آن ندارد. به‌طور مثال از وجود امواج مغناطیسی و ماهواره‌ای و غیره آگاهی ما نه آنها را می‌شنویم و نه درک صوتی از آنها داریم. صدای بسیاری از موجودات زیر دریا نیز از همین دسته‌اند.

با نقد پدیدارشناسانه هستی‌شناسی اصوات، به رابطه صدا - زبان و صدا - آگاهی می‌رسیم یعنی عوامل پایه در نظام شکل‌گیری تمدن و حرکت از قبایل انسان اولیه به انسان ناطق و ابزار ساز تا تمدن محکوم به آگاهی امروز!

تاریخ همواره شاهد پویایی دو شکل سازمان‌یافته صدا (زبان و موسیقی) و رابطه انفکاک - ناپذیرشان با هم بوده است چرا که با رمزگشایی قراردادی، صدا به زبان و بدون آن به موسیقی بدل می‌گردد. شیوه‌های زیست بشر، عادات و رسوم فرهنگی - قومی، برخورد و تعامل قبیله‌ای - قومی - تمدنی، نیازهای متفاوت در جوامع بشری و جبر تاریخ طبیعی، صورت‌بندی‌های گوناگون صدایی را در قالب‌های زبانی و موسیقایی در هر عصر ایجاد کرده است بنابراین برای تحلیل عوامل زبان و موسیقی توجه به مناسبات فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و اجتماعی هر دوره اجتناب‌ناپذیر می‌باشد.

اما پس از انقلاب صنعتی در اروپا و گسترش روابط بین‌الملل تا به امروز که تأثیرات فرهنگی در مناسبات سایبرنتیک به از خودبیینگی هویت فرهنگی بدل شده است توجه به تاریخ صورت - بندی زبان و موسیقی هر فرهنگی به‌عنوان مؤثرترین ابزارهای شکل‌دهی نظام اندیشه اجتماعی حائز اهمیت ویژه‌ای است.

به‌عنوان مثال مقایسه چیدمان اصوات در آثار آهنگسازان آلمانی زبانی همچون بتهوون و شومان و برامس و واگنر با چیدمان مفهومی - صوتی در ادبیات آلمانی همچون گوته و شیلر و ریلکه و هولدرلین و چیدمان معنایی در فلسفه کانت و هگل و شوپنهاور و نیچه، به مفاهیم مشترک بنیادی در زبان و موسیقی آلمان پی می‌بریم همان‌طور که فوره و دبوسی و مالارمه و بودلر و برگسون از اشتراک سامان‌دهی صوتی فرانسوی برخوردار بودند.

صدا در پیکره حیات و تمدن بشری حضوری محسوس و نامحسوس دارد و بدین سبب توجه به سامان‌دهی فرهنگی - صوتی در اشکال زبان‌شناسی و موسیقی‌شناسی تطبیقی، بیانگر میزان توجه و هویت و خودباوری فرهنگی در بحران سرگشتگی فرهنگی انسان معاصر است.